به خاطر ترویج کسب‌وکارمان در میان مقامات مختلف ایران از گروه منتخبی از عناصر استفاده کردیم، افراد کلیدی که به تصمیم‌گیران نزدیک بودند و به ما کمک می‌کردند تا توافقاتی از ایران بگیریم.

به علت حساسیت موضوع و به خاطر سابقه اطلاعاتی ما، اسامی رمز به آنها دادیم و از رمزها در همه مکاتبات میان وزارت‌خانه‌ها در تل‌آویو، تهران و لندن استفاده کردیم. نرخ کمیسیونی که عناصر از مجموع معاملات دریافت می‌کردند، در معاملات بزرگ حدود سه درصد نوسان داشت.

منصف و دوستش می‌خواستند از اسرائیل به یونان و ترکیه بروند. در همان ایام جنگ داخلی قبرس درگرفت و تنش میان یونان و ترکیه به اوج رسید.

در حضور میهمانانی از ایران پیشنهاد کردم که به خاطر این وضعیت به آتن و

نیمرودی می‌گوید: «مقادیر آب فرآوری‌شده پنج واحد نمک‌زدای غول‌پیکری که در کیش بنا کردیم می‌توانست نیاز آب پنج میلیون نفر را تأمین کند، در حالی که در واقعیت تنها چندهزار نفر در کیش زندگی می‌کردند. «این اعتراف صریح یعقوب نیمرودی را می‌توان نمونه بارزی از دوشیدن رژیم پهلوی توسط شرکت‌های اسرائیلی و آمریکایی دانست. شیوه‌ای که در آن واسطه‌های شرکت‌های چندملیتی با برآوردها و توجیهات تجاری و اقتصادی غیرواقعی، پروژه‌های هزینه‌بر تعریف کرده و شرکت‌های خود را به عنوان پیمانکار به صحنه می‌آورند تا قراردادهای کلانی برای انجام این پروژه‌های غیرضروری منعقد کنند.

و بهترین زمان‌مان را سرمایه‌گذاری کردیم و می‌خواستیم تا در آن موفق شویم. در پی ملاقات هیجان‌زده شدم زیرا موضوع جمع شد و تنها تعیین مکان تأسیسات آب‌شیرین‌کن در جزیره کیش و محل سیستم مکش آب دریا که موعد مهیا کنیم اما من به‌شدت از جبران مافات اینکه اگر موفق نشویم به برنامه زمان‌بندی جاه‌طلبانه‌ای که منصف تعیین کرده برسیم، امتناع کردم. در این بین، سفارش چهار واحد بزرگ گنجانده شد که هر یک دو هزار متر مکعب آب را تأمین می‌کرد. معامله‌ای که در پایان سال ۱۹۷۴ به مبلغ هشت میلیون دلار بسته شد. در همان ایام هم با فروش ده تأسیسات آب‌شیرین‌کن کوچک برای نیروی هوائی ایران موافقت کردم و مجموع تمام فروش‌ها در انتهای سال ۱۹۷۴ به یازده میلیون دلار رسید.

آوریل ۱۹۷۵ شرکت «مهندسی نمک‌زدایی» با مشکلات اقتصادی مواجه شد که مانع از آن شد تا وثیقه‌های مورد نیاز را توسط بانک برای تأمین اعتبار و ضمانت‌های اجرای معاملات تنظیم کند. تعلل در اجرای تعهدات، امضای قرارداد برای تأسیسات آب‌شیرین‌کن پنجم را به تأخیر انداخت. سرانجام قرارداد تأسیسات پنجم با قیمت ۱،۸۵۳،۵۰۰ دلار امضا شد. زمان تحویلی که ما درباره آن وعده داده بودیم یک ژانویه ۱۹۷۸ بود.

آغاز سال پارسی «نوروز»، مارس ۱۹۷۷، در جزیره کیش مراسم افتتاح کارخانه آب‌شیرین‌کن برگزار شد. در این مراسم شاه، وزیران و مقامات ارشد ایرانی بسیاری شرکت کردند و از طرف اسرائیل مدیر شرکت «مهندسی نمک‌زدایی»، ناتان برکمن و نمایندگان شرکت من حضور داشتند. در رأس تیمی که تأسیسات را به‌کار انداخت، مهندس اریه بن ریمون، فارغ‌التحصیل تخنیون- مؤسسه فناوری اسرائیل در حیفا- قرار داشت. موفق شدیم ساخت تأسیسات سوم را سه ماه پیش از موعدی که در قرارداد تعیین شده بود به پایان برسانیم.

سپتامبر ۱۹۷۷ منصف با روزنامه رستاخیز مصاحبه‌ای انجام داد و در آن نقل کرد: «با توجه به نیازهای فعلی و آتی کیش و بنابر محاسبه مصرف آب برای سرانه مهمانان سه هتل، دوهزار ویلا، هزار خانه کارکنان تأسیسات برای نمک‌زدایی اختصاص می‌یافت باقی ماند. توافق شد که به این منظور بازدید ویژه‌ای در کیش برگزار کنیم. به منصف فشار آوردم تا از جانب ما استعلام بها دریافت کند. تنها با چنین نامه‌ای حاضر بودم خودم مسئولیت شروع کار را بپذیرم، به خصوص که منصف در این لحظه درخواست کرد که در زمان تعطیلات اصلی

۴ ژانویه ۱۹۷۸(۱۴ دی ۱۳۵۶): محمود منصف (خواهرزاده اسدالله علم و رئیس سازمان عمران کیش؛ مهمانان خارجی او را استنلی صدا می‌زدند) به همراه فرح پهلوی در بازدید یک نمایشگاه مد فرانسه در جزیره کیش

بمانیم هرچند که قبول دعوت‌نامه لغو شده باشد. او حتی «ساعت صفر» را جلوتر انداخت و درخواست کرد که اولین تأسیسات آب، قبل از کریسمس ۱۹۷۵ حتی اگر امکان داشته باشد پیش از نوامبر تأمین شود. موافقت کردم تا تلاش شود و برنامه زمان‌بندی را زودتر از ابتدای آگوست ۱۹۷۴ هواپیمایی اکسپرس با محموله قطعات یدکی برای پنج تأسیسات آب‌شیرین‌کن در پایگاه هوائی ایران در کیش فرستادیم. اکتبر ۱۹۷۴ به ایران آمدم و با منصف ملاقات کردم. از جانب ما قرارداد در جزیره کیش پروژه اصلی وزارت در تهران بود

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۹

گاوهای شیرده!

استانبول نروند. آن‌ها توصیه مرا پذیرفتند و در ۱۹ جولای به تهران بازگشتند. با بازگشت به ایران، منصف گزارش مثبتی درباره آنچه که در سفر به اسرائیل دید آماده کرد.

او از ما ضمانت بانکی برای دوره دو ساله خواست که مجوزی برای به‌کارگیری در هر مورد اشتباه یا تأمین آب بود.

مادرول عضو کمیته آمریکایی آزادی فرهنگی بود. بازیوتس، کالدر و پولاک نیز همین‌طور بودند (هرچند پولاک هنگام پیوستن به آن از شدت مستی خیس شده بود).

بن شاهن، نقاش واقع‌گرا، از پیوستن به آن خودداری کرد و آن را «جای بی‌غیرت‌ها» نامید. همسفران سابق، یعنی مارک روتکو و آدولف گوتلیب نیز هر دو در طول جنگ سرد به ضدکمونیست‌هایی متعهد تبدیل شدند.

در سال ۱۹۴۰، آنها به تأسیس فدراسیون نقاشان و مجسمه‌سازان مدرن کمک کردند که با محکوم‌کردن همه تهدیدات علیه فرهنگ از سوی جنبش‌های سیاسی ملی‌گرایانه و ارتجاعی آغاز شد.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۱۵۰

سازمان سیا و اکسپرسیونیسم انتزاعی

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

سازمان سیا بیش از ۲۰ سال نقاشی اکسپرسیونیسم انتزاعی آمریکایی را در سراسر جهان پرورش و ترویج داد. سازمان سیا از طریق کنگره آزادی فرهنگی (CCF) در دهه ۵۰ میلادی چندین نمایشگاه برجسته اکسپرسیونیسم انتزاعی، از جمله «نقاشی جدید آمریکایی» را تأمین مالی کرد که بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۵۹ در اروپا به نمایش درآمد.

(Vogue) داده بود که این مردان جوان عصبانی را بیشتر شبیه به دلالان سهام نشان می‌دادند، دلالانی که آنها را به عنوان نقاشان «نظریه‌پرداز» یا «رشدگرا» فهرست می‌کردند و از بازاری «در حال جوش و خروش» برای اکسپرسیونیسم انتزاعی خبر می‌دادند.

> برای اینکه اکسپرسیونیسم انتزاعی را درک کنیم، باید بفهمیم که چگونه در یک برهه فوق‌العاده در روابط اروپا و آمریکا ساخته شد.

در ماه‌های بعد، فدراسیون به عامل فعال ضدکمونیسم در دنیای هنر تبدیل شد. این فدراسیون در پی افشای نفوذ حزبی در سازمان‌های مختلف هنری بود. روتکو و گوتلیب این تلاش‌ها را برای از بین بردن حضور کمونیست‌ها در دنیای هنر رهبری کردند. تعهد آنها به این هدف چنان قوی بود که وقتی فدراسیون در سال ۱۹۵۳ به توقف فعالیت‌های سیاسی خود رأی داد، آنها استعفا دادند.

آدراینهارت تنها هنرمند اکسپرسیونیست انتزاعی بود که همچنان به چپ‌ها وفادار ماند و به همین دلیل تا دهه ۱۹۶۰ تقریباً توسط دنیای هنر رسمی نادیده گرفته شد.

این امر او را در موقعیت مناسبی قرار داد تا به تناقضات زندگی و هنر دوستان سابقش اشاره کند، دوستانی که شب‌های مستی‌شان در میخانه سدار (Cedar Tavern) جای خود را به خانه‌هایی در همپتونز، پراویدنس و کیپ کاد داده بود و عکس‌های گروهی‌شان، که در سال ۱۹۵۰، مانند «شوریده‌ها» بودند، جای خود را به عکس‌هایی در مجله ووگ

> به سختی می‌توان این استدلال را پذیرفت که اکسپرسیونیست‌های انتزاعی صرفاً «به طور اتفاقی در زمان جنگ سرد نقاشی می‌کردند و در جنگ سرد مشارکتی نداشتند».

راینهارت قاطعانه دوستان هنرمندش را به خاطر تسلیم‌شدن در برابر وسوسه‌های طمع و جاه‌طلبی محکوم کرد. او روتکو را «کاسه‌لیس مکتب فوویسم مجله ووگ» و پولاک را «بی‌خانمان بازار هارپر» نامید. بارنت نیومن از نظر او «صنعتگر- دستفروش و مغازه‌دار آموزشی آوانگارد» و «مفسر- دلقک مکتب نوظهور» بود (اظهاراتی که نیومن را به شکایت واداشت).

راینهارت به همین‌جا بسنده نکرد. او گفت که یک موزه باید «مثل یک گنجینه و مزار باشد، نه مانند یک دفتر حسابداری یا مرکز تفریحی».

او نقد هنری را با «آب دهان کبوتر» مقایسه وگرینبرگ را به عنوان یک دیکتاتور خشک و غیرمنعطف مسخره کرد. راینهارت تنها اکسپرسیونیست انتزاعی بود که در راهپیمایی واشنگتن برای حقوق مدنی در اوت ۱۹۶۳ شرکت نمود. به سختی می‌توان این استدلال را پذیرفت که اکسپرسیونیست‌های انتزاعی صرفاً «به‌طور اتفاقی در زمان جنگ سرد نقاشی می‌کردند و در جنگ سرد مشارکتی نداشتند». اظهارات خود آنها و در برخی موارد، وفاداری‌های سیاسی، ادعاهای مربوط به عدم تعهد ایدئولوژیک را تضعیف می‌کند. البته این واقعیت نیز وجود دارد که کار اکسپرسیونیست‌های انتزاعی را نمی‌توان به تاریخ سیاسی که در آن قرار گرفته‌اند، تقلیل داد. اکسپرسیونیسم انتزاعی، مانند جاز، پدیده‌ای خلاقانه بود (و هست) که مستقل و حتی، بله، پیروزمندانه جدا از استفاده سیاسی که از آن می‌شد، وجود داشت.

فیلیپ داد استدلال کرد: «شکی نیست که ما باید تمام هنر را در رابطه با زمان خود درک کنیم.» «برای اینکه اکسپرسیونیسم انتزاعی را درک کنیم، باید بفهمیم که چگونه در یک برهه فوق‌العاده در روابط اروپا و آمریکا ساخته شد. در سطح سیاسی، این‌ها نسلی از رادیکال‌هایی بودند که تاریخ آن‌ها را به ساحل کشانده بود و در سطح ملی، درست در لحظه‌ای ظهور کردند که آمریکا به امپراتوری فرهنگی بزرگ دوره پس از جنگ تبدیل شد.

برای ارزیابی دستاوردهای آن‌ها، باید همه این موارد را درک کرد. اما هنر آن‌ها را نمی‌توان به آن شرایط تقلیل داد. درست است که سازمان سیا در این امر دخیل بود (من هم به اندازه هرکس دیگری از این بابت متأسف هستم) اما این توضیح نمی‌دهد که چرا چنین امری مهم شد. چیزی در خود هنر وجود داشت که به آن اجازه پیروزی داد.»

جکسون پولاک در سال ۱۹۵۶ در یک تصادف رانندگی کشته شد. در آن زمان آرشیل گورکی خود را دار زده بود. فرانتس کلاین قرار بود ظرف شش سال آن‌قدر مشروب بخورد که بمیرد. در سال ۱۹۶۵، مجسمه‌ساز دیوید اسمیت در پی یک تصادف رانندگی درگذشت. در سال ۱۹۷۰، مارک روتکو، رگ‌های خود را برید و در کف استودیوی خود از خونریزی جان باخت.

برخی از دوستانش احساس می‌کردند که او تا حدودی به این دلیل خودکشی کرده که نمی‌توانست با تناقض دریافت پاداش‌های مادی برای آثاری که

---

۱. م: این اعتراف صریح یعقوب نیمرودی را می‌توان نمونه بارزی از دوشیدن رژیم پهلوی توسط شرکت‌های اسرائیلی و آمریکایی دانست. شیوه‌ای که در آن واسطه‌های شرکت‌های چندملیتی با برآوردها و توجیهات تجاری و اقتصادی غیرواقعی، پروژه‌های هزینه‌بر تعریف کرده و شرکت‌های خود را به عنوان پیمانکار به صحنه می‌آورند تا قراردادهای کلانی برای انجام این پروژه‌های غیرضروری منعقد کنند. «جان پرکینز» یکی از عوامل امنیتی آمریکا بود که در پوشش کارشناس شرکت «مین» فعالیت می‌کرد. او در کتاب خود با عنوان «اعترافات یک جنایتکار اقتصادی» درباره نقش خود به عنوان کارشناس اقتصادی این شرکت در کشورهای هدف، می‌نویسد ما باید صرف هزینه‌های کلان را توجیه اقتصادی می‌کردیم. به طوری که این پول‌ها از سر گشاد پروژه‌های عظیم مهندسی- ساختمانی وارد و از ته تنگ آن به شرکت «مین» و سایر شرکت‌های آمریکایی برگردانده شود. (اعترافات یک جنایتکار اقتصادی. پرکینز، جان. ترجمه خلیل شهابی و میرمحمود نبوی. تهران: کتاب آمه، چاپ سوم، ۱۳۹۲. ص۵۴.)

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس - ۱۶

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

آیت‌الله حق‌شناس گوش به فرمان ولی‌فقیه

هرچه علمدار بگوید، همان است

آیت‌الله حق‌شناس اصرار داشت که در انتخابات شرکت کنید. خود ایشان سال ۱۳۸۰، حال‌شان خیلی بد بود، به طوری که چندبار دکترها قطع‌امید کرده بودند. در آن شرایط جسمی که بدن‌شان خشک شده بود و نمی‌توانست قلم در دست بگیرد، اصرار داشت که در انتخابات شرکت کنند. روز انتخابات فرمود: «صندوق سیّار بیاورید اینجا تا رأی بدهم» ایشان در راهپیمایی‌ها نیز حضور پیدا می‌کرد و به اطرافیانش هم می‌فرمود: «حتّی اگر کسالتی هم دارید، به اندازه چند قدم بروید و در راهپیمایی شرکت کنید.»

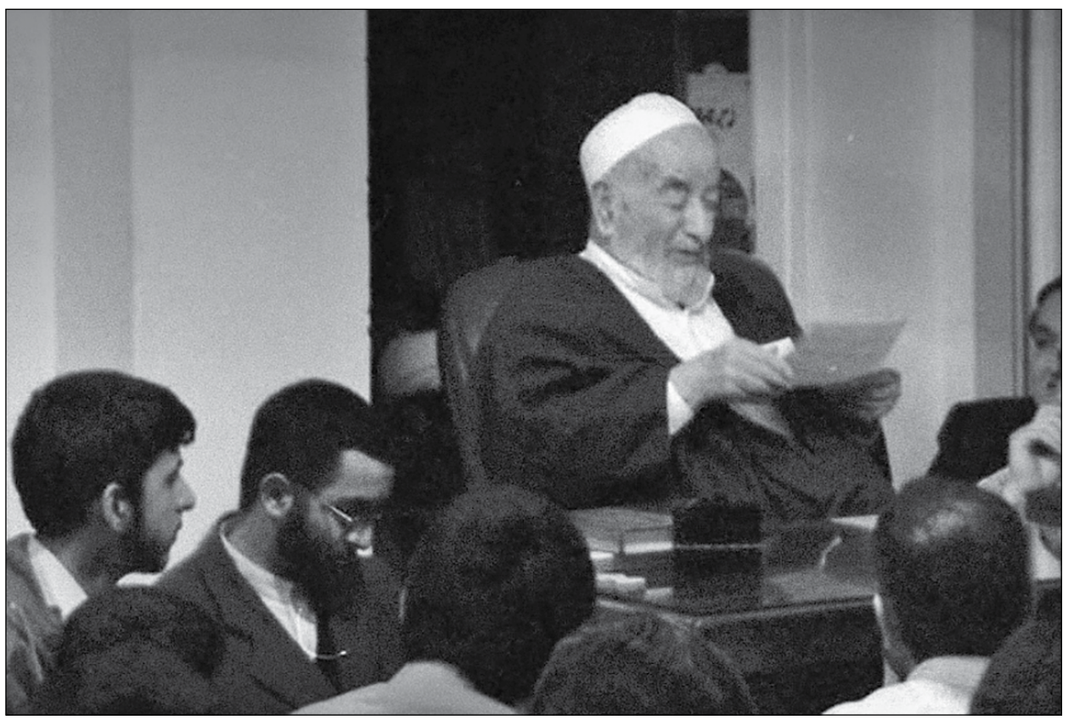

در مراسم ختم اخوی ما (شهید محسن کریمی)، آیت‌الله حق‌شناس حضور پیدا کرد. پیش از آنکه سخنران مجلس، حاج‌آقا موعظی، سخنرانی خود را شروع کند، حاج‌آقا مطلبی را به ایشان فرمود. ایشان در سخنرانی خود گفت: حضرت آقای حق‌شناس، اینجا حضور دارند و من قبل از اینکه به منبر بیایم، به من فرمودند که: «این طلبه‌ای که می‌خواهی در موردش صحبت کنی، از اولیای خدا بود».

بعد از مجلس وقتی حاج‌آقا می‌خواست سوار ماشین شود، خود را به ایشان رساندم و گفتم: «شما که به آقای موعظی این‌طوری گفتید، ما الآن احساس غبن می‌کنیم از اینکه او را نشناختیم و استفادهٔ لازم را از ایشان نبردیم! البتّه ما می‌دانستیم که داداش‌مان یک ویژگی خاصّی دارد؛ ولی نمی‌دانستیم که جزو اولیای خداست». بعد هم از ایشان خواهش کردم که دعا کند خلأ شهید برای ما جبران شود. ایشان نگاهی کرد و فرمود: «من نمی‌دانم آقامحسن را چه‌طور توصیفش کنم! ایشان تمام زندگی‌اش تهذیب نفس بود. اگرچه سن زیادی نداشت و فرصتی برای کسب مدارج علمی که باید طی کند نداشت، ولی در تهذیب نفس، هم‌رتبه آیت‌الله قاضی طباطبایی بود».[1]

حمایت از رهبری[2]

دو روز پیش از حوادث کوی دانشگاه در تهران،[3] آیت‌الله حق‌شناس فرمود: «برای علمدار، خطر وجود دارد!» که منظورشان از علمدار، رهبر معظّم انقلاب بود.[4]

***

در آن عید فطری که بر سر رؤیت هلال ماه شوّال میان آقایان علما اختلاف شد، من همان روز خدمت آیت‌الله حق‌شناس رسیدم. بعضی از متدیّنان از ایشان سؤال کردند که: ما بالأخره چه کار کنیم؟ حضرت‌آقا فرموده امروز، روز عید است، بعضی از آقایان و علما هم در قم فرموده‌اند که امروز، عید نیست. آیت‌الله حق‌شناس با جدّیت فرمود: «مگر این سؤال دارد؟! هرچه علمدار بگوید، همان است».[5]

شرکت در انتخابات و راه‌پیمایی‌ها

آیت‌الله حق‌شناس مقیّد بود که در راه‌پیمایی‌ها و رأی‌گیری‌ها شرکت کند. روزهای انتخابات که می‌شد، با ایشان پای صندوق رأی حاضر می‌شدیم و رأی خودمان را می‌دادیم. معمولاً حاج‌آقا از قبل، کاندیدای خودشان را انتخاب می‌کرد و خیلی هم مراقبت می‌کرد که ما متوجّه نشویم به چه کسی رأی می‌دهد. ایشان در راه‌پیمایی‌ها نیز حضور پیدا می‌کرد و به اطرافیانش هم می‌فرمود: «حتّی اگر کسالتی هم دارید، به اندازه چند قدم بروید و در راهپیمایی شرکت کنید».[6]

***

آیت‌الله حق‌شناس اصرار داشت که: در انتخابات شرکت کنید. خود ایشان سال ۱۳۸۰، حال‌شان خیلی بد بود، به طوری که چندبار دکترها قطع‌امید کرده بودند و ما از آنها فقط توقّع داشتیم که کاری کنند که ایشان نفَس بکشد. در آن شرایط جسمی که بدن‌شان خشک شده بود و نمی‌توانست قلم در دست بگیرد، اصرار داشت که در انتخابات شرکت کند. روز انتخابات فرمود: «صندوق سیّار بیاورید اینجا تا رأی بدهم».[7]

ناراحتی از مشکلات مسلمانان

زمانی که آمریکا به عراق حمله کرده بود، ایّام عید نوروز بود. یک نفر آمد پیش آیت‌الله حق‌شناس و عید را تبریک گفت؛ امّا ایشان ناراحت شد و با عصبانیّت فرمود: «عراقی‌ها دارند کشته می‌شوند، شما آمدید عید را تبریک می‌گویید؟!».[8]

***

آیت‌الله حق‌شناس فرمود: «حالا شما ببینید که آیا در جامعه بین‌الملل، ذرّه‌ای عاطفه در کار است؟! امروز در دنیا کیست که از هر جهت، حرف و اقداماتش نافذ است؟ فرانسه و انگلیس و آمریکا هستند که رتق و فتق امور در دست‌شان است؛ امّا ببینید که در برابر جنایات اخیر صرب‌ها خفه شده‌اند و هیچ کاری نمی‌کنند. مدام می‌شنوید که صرب‌ها، مسلمانان را در بوسنی می‌کشند و اینها هیچ توجّهی ندارند. دلیل‌شان هم این است که در این کشتار، منافع ما در خطر نیست! امروز، چنین دنیایی است آقا!».[9]

۴. مهارت‌های ارتباطی

اثربخشی فراوان گفتار و رفتار آیت‌الله حق‌شناس در مخاطبان ایشان، به‌ویژه جوانان، نشان از به‌کارگیری مناسب‌ترین مهارت‌های ارتباطی از جانب ایشان در تعامل سازنده با شاگردان و نیز جذب آنان به مسائل اخلاقی و اعتقادی دارد. این مهارت‌ها را در قالب سیره تربیتی و روش ارشاد و سخنرانی این عالم مردم‌دوست گزارش می‌نماییم.

الف) در تربیت

به گفته شاگردان آیت‌الله حق‌شناس، سیره و روش ایشان در تربیت افراد، به‌گونه‌ای بوده است که هرکس کمی به ایشان نزدیک می‌شد، به‌سرعت تحت تأثیر قرار می‌گرفت. حجت‌الاسلام والمسلمین محمّدعلی جاودان در توصیف شاگردان بازاری ایشان می‌گوید: شاگردان بازاری آیت‌الله حق‌شناس، از افراد معمولی، کاسب، تاجر، کارگر- که با ایشان مأنوس بودند و با ایشان معاشرت داشتند-، الان اشخاص کاملاً مواظبی هستند. ما شاگردی از شاگردان ایشان را ندیدیم که مثلاً غیبت کند. هرکه بود، اهل مواظبت بود. مواظب جهات مالی‌اش بود و بالخصوص، مواظب زبانش بود؛ چون ایشان شدیداً تأکید بر ترک معصیت داشت. آقای سیّد رضا همایونی نیز ویژگی غالب شاگردان و معاشران آیت‌الله حق‌شناس را اهتمام به نماز اوّل وقت، رعایت شئونات اخلاقی و پرداخت وجوهات دینی می‌داند و می‌گوید: می‌توانم بگویم که تمام جوان‌هایی که با آیت‌الله حق‌شناس معاشرت داشتند، به نوعی متحوّل و خودساخته شدند. بیشتر آنان، یا به دروس حوزوی گرایش پیدا کردند یا اگر وارد حوزه علمیّه نشدند، نسبت به مسائل اخلاقی، خیلی مقیّد بار آمدند. حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالرضا پورذهبی نیز می‌گوید: آیت‌الله حق‌شناس در تربیت افراد، به طور خاص، سه نکته را هدف قرار می‌داد: اوّل، اینکه دنیا در نظرشان کوچک شود. دوم، اینکه بتوانند بر هوای نفس‌شان غلبه پیدا کنند و سوم، اینکه دارای نورانیّت باطنی و معنوی شوند. ایشان با این سه هدف، افراد را طوری تربیت می‌کرد که بتوانند افراد مؤثّری باشند.

در اینجا بر پایه مصاحبه‌های شاگردان و دوستداران این مربّی بزرگ و شایستهٔ اخلاق، بخشی از روش‌های تربیتی و نیز عوامل جذّابیت ایشان برای مخاطبان ارائه می‌گردد.

پیشگامی برای تربیت

آیت‌الله حق‌شناس، منتظر نمی‌ماند که کسی به او مراجعه کند؛ بلکه به محض اینکه احساس می‌کرد کسی زمینه تربیت دارد، خودش پیشقدم می‌شد[10] و به قول خودش، شکار یا تورش می‌کرد.[11]

***

وقتی همراه آیت‌الله حق‌شناس در بازار می‌رفتیم، ایشان جلوی بعضی مغازه‌ها می‌ایستاد و با مغازه‌دارها صحبت‌های کوتاه می‌کرد. مثلاً به یکی می‌فرمود: «به آقازاده‌تان بگو فلان‌جا نرود!»، به دیگری می‌فرمود: «به پسرتان بگویید آن کار را انجام ندهد!»، به یکی دیگر می‌فرمود: «آن کاری را که قصد کردی، انجام بده!». خلاصه با هفت، هشت نفر به این صورت صحبت می‌کرد و آنها را از تحیّر بیرون می‌آورد.[12]

مباشرت در تربیت

آیت‌الله حق‌شناس، افراد مستعد برای تربیت شدن را رها نمی‌کرد. مثلاً جوانی بود که تازه با ایشان آشنا شده بود. او برای قضا نشدن نماز صبحش از حاج‌آقا راه‌کار خواسته بود و ایشان فرموده بود: «شماره تلفن منزل‌تان را به من بده». بعداً از او پرسیدم: قضیّه این شماره گرفتن حاج‌آقا چه بود؟ گفت: حاج‌آقا هر روز صبح، زنگ می‌زد که مرا برای نماز صبح بیدار کند.[13]

ارتباط صمیمی با دیگران

رابطه آیت‌الله حق‌شناس با هرکسی که با ایشان معاشرت داشت، به‌گونه‌ای صمیمی بود که فکر می‌کرد ایشان فقط با او دوست است و دوست دیگری ندارد.[14]

***

آیت‌الله حق‌شناس با همه به‌گونه‌ای برخورد می‌کرد که هرکس فکر می‌کرد نزدیک‌ترین فرد به ایشان است. من فکر می‌کردم من به حاج‌آقا نزدیک‌تر هستم، آقای مطلّبی فکر می‌کرد او از همه نزدیک‌تر است، اخویِ بنده فکر می‌کرد او نزدیک‌تر است. آقای میرهاشم نیز همین تصوّر را داشت. این، به خاطر همان اخلاق و تواضعی است که ایشان داشت.[15]

***

آیت‌الله حق‌شناس، خیلی خودمانی بود. به همین علّت، هرکسی که به ایشان نزدیک می‌شد، فکر می‌کرد نزدیک‌ترین فرد به ایشان، خود اوست.[16و17]

***

به نظر من، دو ویژگی در آیت‌الله حق‌شناس خیلی برجسته بود: یکی، مهربانی ایشان با همه اطرافیان بود و این ویژگی در رفتار و حتّی کلمات ایشان موج می‌زد. برای مثال، ایشان به محض اینکه با کسی معاشر می‌شد، او را «داداش‌جون» صدا می‌کرد و این تعبیر از نظر عاطفی، خیلی تأثیرگذار بود. دوم، اینکه ایشان غمخوار مردم بود و غصّه‌های اطرافیان برایش خیلی مهم بود.[18] به محض اینکه از مشکلات کسی باخبر می‌شد، به غصّه‌هایش توجّه می‌کرد. شاید یکی از علّت‌های اینکه بعضی افراد شیفته ایشان می‌شدند، همین توجّه ایشان به غصّه‌ها بود. حتّی اگر کسی پول می‌خواست، به او می‌داد و اگر نیاز به محبّت خاصّی داشت، انجام می‌داد.[19]

گرم‌گرفتن با جوان‌ها

یکی از ویژگی‌های آیت‌الله حق‌شناس این بود که جوان‌ها را خیلی تحویل می‌گرفت و به آنها اظهار علاقه می‌کرد. مثلاً می‌فرمود: «خیلی دوستت دارم، داداش‌جون!» یا «من دلم برای شما تنگ می‌شود!». این نوع برخورد و سخن گفتن حاج‌آقا، در جذب جوان‌ها خیلی مؤثّر بود. خود من وقتی که از جبهه برای ایشان نامه می‌نوشتم، جواب نامه‌ام را با تعابیری چون: «یوسفی جانم!» و «یوسفی عزیزم!» شروع می‌کرد. ما هم که جوان بودیم، شیفته این محبّت‌های ایشان می‌شدیم.[20]

رفتار مناسب

سال‌ها قبل، پیشنماز نفر اوّل جوان‌های محلّه بودند که پشت مسجد امین‌الدوله معمولاً بساط قمار پهن می‌کردند و قاپ‌بازی می‌کردند. هر وقت آیت‌الله حق‌شناس از کنار آنها رد می‌شد، سریع بساط‌شان را جمع می‌کردند و به ایشان سلام می‌کردند؛ امّا جلوی ما به کارشان ادامه می‌دادند. من که خیلی از دست آنها ناراحت بودم، یک‌بار با دوچرخه از وسط بساط‌شان رد شدم و فرار کردم. وقتی حاج‌آقا این را فهمید، اعتراض کرد که: «چرا این کار را می‌کنی؟! اینها همین که به من احترام می‌گذارند، درست می‌شوند و خدا دستشان را می‌گیرد!».

همان جوان‌ها یا چند نفر دیگر از لات‌های محل بودند که در سرمای زمستان کنار مسجد ایستاده بودند. من و حاج‌آقا وقتی خواستیم از کنارشان رد شویم، با زبان خودشان به حاج‌آقا سلام کردند و مثلاً گفتند: سام‌علیک حاجی! خیلی چاکریم، نوکریم... حاج‌آقا با مهربانی، جواب آنها را داد و فرمود: «چرا اینجا توی سرما ایستاده‌اید؟! ما توی مسجد بخاری داریم،

> **دو روز پیش از حوادث کوی دانشگاه در تهران، آیت‌الله حق‌شناس فرمود: «برای علمدار، خطر وجود دارد!» که منظورشان از علمدار، رهبر معظّم انقلاب بود.**

چای داریم، بیایید بخورید و گرم شوید!». آنها اوّل خجالت کشیدند؛ ولی کم‌کم آمدند داخل مسجد. حاج‌آقا با همین رفتار شایسته، آنها را به مسجد کشاند و کم‌کم همه آنها اهل مسجد و از مؤمن‌های مَشتی محل شدند.[21]

***

آیت‌الله [رضا] استادی می‌فرمود: از آن زمانی که من یادم می‌آید، آیت‌الله حق‌شناس مبتلا به مریضی‌های مختلف بود. برای همین، زیاد به دکتر مراجعه می‌کرد. ایشان برای گرفتن دارو به داروخانه‌ای می‌رفت که صاحبش دکتری بود که ظاهر مذهبی نداشت و کروات می‌زد. این آقای دکتر به تدریج بر اثر رفت‌وآمد زیاد آقای حق‌شناس به آنجا و هم‌صحبتی با ایشان، متحوّل می‌شود و پس از مدّتی، تیپ و ظاهرش تغییر می‌کند.[22]

***

آیت‌الله حق‌شناس با اطرافیان بگوبخند داشت و هیچ وقت نمی‌گذاشت محیط، خشک باشد. اگر میهمانی برای ایشان می‌آمد، به من می‌فرمود: «میوه‌ای، چای‌ای بیاور و پذیرایی کن». خلاصه، مجلس را خشک برگزار نمی‌کرد. همین خوش‌رفتاری ایشان موجب می‌شد که مردم برای معاشرت با ایشان رغبت پیدا کنند. ایشان به قدری خوش‌برخورد بود که از ایشان اخمی ندیدم، حتّی در خستگی‌هایش.[23]

***

زمانی که آیت‌الله حق‌شناس در بیمارستان ما[24] بستری بود، تمام کارکنان ما عاشقش شده بودند و این ربطی به مذهبی بودن کارکنان نداشت. همه با عشق و علاقه دوست داشتند برای ایشان کار کنند. معمولاً گروه‌های درمان به بیماران، وابستگی روحی پیدا نمی‌کنند؛ ولی در مورد حاج‌آقا این‌طور نبود و همه با علاقه دوست داشتند برای ایشان کاری انجام دهند. من می‌دیدم همه پزشکانی که حتّی با ایشان آشنایی نداشتند، دوست داشتند بیایند و چند دقیقه‌ای ایشان را ببینند و کنارش بایستند و بروند.

در برخورد با ایشان، به‌قدری راحت بودیم که گاهی با ایشان برای انجام کارهایشان شرط و پیمان می‌گذاشتیم. مثلاً وقتی می‌فرمود: «آقای دکتر! من فلان دارو را می‌خواهم»، می‌گفتم: به شرطی آن را می‌دهم که آن دنیا یک کاری برای ما انجام بدهید! گاهی اوّلش راضی نمی‌شد و بعد که با هم جروبحث می‌کردیم، راضی می‌شد و البتّه گاهی هم اصلاً راضی نمی‌شد. ما در کنار ایشان احساس آرامش می‌کردیم. طوری بود که گاهی از مطب که می‌خواستم به منزل بروم، می‌گفتم تماس بگیرم اگر حاج‌آقا بیدار باشد، می‌روم پیش ایشان تا روحم شاد شود؛ چون در گفت‌وگو با ایشان، هم صحبتِ جدّی بود و هم خنده و شوخی. یادم هست وقتی می‌نشستیم، می‌فرمود: «بچّه‌ها! برای دکتر آب‌میوه بیاورید، خسته شده». بخصوص، شربت آبلیمو درست می‌کردند و می‌آوردند. به‌گونه‌ای با ما رفتار می‌کرد که انسان پس از ملاقات با ایشان، سر حال از آن خانه بیرون می‌آمد.[25]

***

آیت‌الله حق‌شناس، شوخ‌طبع بود و معمولاً با بچّه‌ها خیلی راحت بود. بچّه‌ها هم خیلی راحت با ایشان درددل می‌کردند و راهنمایی می‌خواستند. خود من با اینکه آن زمان حدوداً ۲۲ یا ۲۳ سالم بود و فاصله سنّی‌ام با ایشان خیلی زیاد بود، در صحبت با ایشان، خیلی راحت بودم. همیشه مرا «عبّاس آقاجون» صدا می‌کرد. بچّه‌های دیگر را هم با اسم کوچک‌شان خطاب می‌کرد.[26]

پی‌نوشت‌ها:

۱. به نقل از آقای حسین کریمی. ۲. ر.ک: ص ۳۶۱ (باید از علمدار تبعیت کرد). ۳. در هجدهم تیر ۱۳۷۸ ش، اعتراض و تظاهرات گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران به توقیف روزنامه سلام که از روز قبل آغاز شده بود، به ناآرامی‌ها و درگیری‌هایی در محلّ خوابگاه دانشگاه انجامید که از این وقایع به حوادث کوی دانشگاه یاد می‌شود. ۴. به نقل از حجت‌الاسلام محمّدعلی جاودان (برنامه تلویزیونی ضیافت، پخش شده از شبکه قرآن سیما در سال ۱۳۹۳ ش). ۵. به نقل از دکتر علی‌اکبر محمّدی. ۶. به نقل از آقای سیّد رضا همایونی. ۷. به نقل از آقای فرشاد. ۸. به نقل از دکتر جواد محمّدی. ۹. مواعظ: ج ۴ ص ۱۷۹. ۱۰. امیرمؤمنان(ع) در توصیف پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: «طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّهِ قَد أحکَمَ مَراهِمَهُ وَ أحمَی مَواسِمَه؛ طبیبی بود که با طبابت خود، میان مردم می‌گردید. مرهم‌هایش را آماده کرده و ابزار داغ کردنش را تافته بود» (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۰۸). ۱۱. به نقل از حجت‌الاسلام سیّد محمّد یوسفی. ۱۲. به نقل از آقای مرتضی اخوان. در این‌باره، ر. ک: ص ۱۴۵ (شکار افراد مستعد به بهانه خرید). ۱۳. به نقل از حجت‌الاسلام سیّد محمّد یوسفی. ۱۴. به نقل از آقای علیرضا جوان و دکتر محمّدرضا نوروزی. ۱۵. به نقل از دکتر جواد محمّدی. ۱۶. امام علی(ع) در توصیف پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: «یُعطی کُلَّ جُلَسائِهِ نَصیبَهُ حَتّی لا یَحسَبَ أحَدٌ مِن جُلَسائِهِ أنَّ أحَداً أکرَمُ عَلَیهِ مِنهُ؛ با همنشینان خود، یکسان برخورد می‌کرد، تا کسی گمان نبرد که دیگری نزد وی گرامی‌تر است» (عیون أخبارالرضا۷: ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱). ۱۷. به نقل از حجت‌الاسلام سیّد میرهاشم حسینی. ۱۸. ر. ک: ص ۳۳۷ (خدمت‌رسانی به مردم). ۱۹. به نقل از آقای سیّد رضا همایونی. ۲۰. به نقل از حجت‌الاسلام سیّد محمّد یوسفی. ۲۱. به نقل از آقای علی قره‌گوزلو. ۲۲. به نقل از حجت‌الاسلام غلامحسن بخشی. ۲۳. به نقل از آقای علی قره‌گوزلو. ۲۴. بیمارستان پارسیان. ۲۵. به نق